

مقدمه مترجمان

السدير چالمرز مک‌اينتایر در سال ۱۹۲۹ در گلاسگو اسکاتلند متولد شد. لیسانس خود را از دانشگاه لندن و فوق لیسانس خود را از دانشگاه منچستر گرفت. در سال ۱۹۵۱ کار تدریس را در دانشگاه منچستر آغاز کرد. سابقه تدریس در دانشگاه‌های لیدز، اسکس، و آکسفورد را در کارنامه خود داشت و سپس در حدود سال ۱۹۶۹ به امریکا مهاجرت کرد. در آنجا در دانشگاه‌های زیادی تدریس کرد که از آن جمله می‌توان به دانشگاه نتردام اشاره کرد، جایی که پس از سال ۲۰۰۰ به عنوان محقق ارشد و ثابت در مرکز اخلاق و فرهنگ آن دانشگاه پذیرفته شده است. او همچنین استاد ممتاز دانشگاه دوک است و در سال ۲۰۰۵ در انجمن فلسفه امریکا برگزیده شده است.

او در فلسفه اخلاق، فلسفه سیاست، تاریخ فلسفه، فلسفه علوم اجتماعی و فلسفه دین آثاری دارد و تاکنون قریب به ۲۰ اثر از او انتشار یافته است، اما بیشترین شهرت او به دلیل نظریاتش در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاست است. شهرت او به دلیل نگارش سه کتاب در پی فضیلت؛ عدالت که؟ کدامین عقلانیت؟ و سه تقریر رقیب در پژوهش اخلاقی است.

تفکرات او در طول دوران جوانی و میانسالی فراز و فرودهایی داشت و دستخوش تحولاتی بود. مدتی حوزه باورها و اعمال دینی را شکل منحصر به فردی از حیات می‌دانست که مربوط به معیارهای درونی زندگی است، اما به زودی دریافت که مدعیات دینی جزئی لاینفک از مدعیات اخلاقی، متافیزیکی و علمی است. مدتی مسیحیت را انکار کرد ولی در دوره متأخر این کار خود را اشتباه خواند.

طی سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۱ - سال مهاجرت او به امریکا - بسیاری از تفکرات و آثارش به سبک فلسفه تحلیلی بود. همان دلیل که نقطه قوت فلسفه تحلیلی بود یعنی مطالعه جزء به جزء و موشکافانه هر مسئله، رفته رفته به ضعف اصلی فلسفه تحلیلی در نظر او تبدیل شد. در اواسط دهه شصت این اشکال دیگر را بر فلسفه تحلیلی داشت که فلسفه تحلیلی جدای از تاریخ فلسفه نظریه می دهد در حالی که برای فهم درست هر فلسفه تحلیلی - به خصوص در حوزه فلسفه اخلاق - باید آن را در یک بافت تاریخی مطالعه کرد. همین امر بود که موجب نگارش *تاریخچه فلسفه اخلاق* شد؛ اما بعداً به نظرش رسید که این کتاب خطاهایی داشته است. یکی از این خطاها وقفه‌هایی بود که روایت تاریخ او داشت و نقاط اتصال نظریات را نادیده گرفته بود و معلوم نساخته بود که پیدایش یک نظریه با نظریه پیشین خود چه ربطی داشته است و در کدام برهه اتصال نظریات گسسته شده و از بدنه پیشین خود جدا شده است. رفع این معضلات یکی از علل نگارش کتاب *در پی فضیلت* بود که در ۱۹۸۱ منتشر شد.

آثار او بسیار وسیع است. حدود ۲۰ کتاب و ۲۱۰ مقاله یا مصاحبه از او نام برده‌اند. اولین کتاب‌شناسی جامع در آثار او در پایان کتاب *در پی مک/اینتایر* ویراسته جان هارتون و سوزان مندوس در سال ۱۹۹۴ در انتشارات دانشگاه تتردام به چاپ رسیده است. در آنجا از ۲۰ کتاب و ۲۱۲ مقاله یاد می‌شود.^۱ آقای ویلیام هیوز^۲ استادیار ممتاز فلسفه در دانشگاه گوئلف کانادا در آن بازنگری کرده و تصحیحاتی انجام داده و آثار او را تا سال ۲۰۰۰ بدان اضافه نموده است. علاوه بر آن، او در فهرست دیگری، بالغ بر ۵۵۰ اثر را نام می‌برد که توسط دیگران درباره مک‌اینتایر یا آثار و آرای او نگارش یافته است. این امر اهمیت مک‌اینتایر و نظریاتش را در تفکر فلسفی غرب نشان می‌دهد. فهرست کتابهای وی که در این دو منبع نام برده شده است به ترتیب تاریخ نگارش به قرار زیر است:

-
1. Knight, Kelvin (ed.), *The MacIntyre Reader*, pp. 305-318.
 2. William Hughes

۱. تقریری از مارکسیسم (لندن، ۱۹۵۳)، نسخه بازبینی شده آن با نام مارکسیسم و مسیحیت (نیویورک، ۱۹۶۸) به چاپ رسید.
۲. مقالاتی جدید در باب الهیات فلسفی، ویراسته آنتونی فلو و مک‌آینتایر (لندن، ۱۹۵۵).
۳. ضمیر ناخودآگاه، یک تحلیل مفهومی (لندن، ۱۹۵۸)، ترجمه‌ها: آلمانی، ۱۹۶۸ و فرانسوی، ۱۹۸۴.
۴. مشکلاتی در باورهای مسیحی (لندن، ۱۹۵۹).
۵. مکتوبات اخلاقی هیوم (نیویورک، ۱۹۶۵).
۶. تاریخچه فلسفه اخلاق (نیویورک، ۱۹۶۶ و لندن، ۱۹۹۸)، ترجمه‌ها: هلندی، ۱۹۷۴ و آلمانی، ۱۹۹۴. ترجمه فارسی این اثر به دست آقای انشاءالله رحمتی در انتشارات حکمت به چاپ رسیده است.
۷. دنیوی‌سازی و تحول اخلاقی (لندن، ۱۹۶۷).
۸. اهمیت دینی الحاد (نیویورک، ۱۹۶۷) به همراه پل ریکوئر.
۹. نظریه جامعه‌شناختی و تحلیل فلسفی، ویراسته دُرْتسی امیت و السدیر مک‌آینتایر (نیویورک، ۱۹۷۰).
۱۰. مارکوزه (لندن، ۱۹۷۰) نیز با نام شرح و بحثی دربارهٔ هربرت مارکوزه (نیویورک، ۱۹۷۰).
۱۱. در برابر خودنگاره‌های این قرن: مقالاتی در باب ایدئولوژی و فلسفه (لندن، ۱۹۷۱).
۱۲. هگل: گزینشی از مقالات انتقادی، ویراسته السدیر مک‌آینتایر (نیویورک، ۱۹۷۲).
۱۳. در پی فضیلت: تحقیقی در نظریه اخلاقی (نتردام، ۱۹۸۱)، ویراست دوم (۱۹۸۴)، ترجمه‌ها: آلمانی، ۱۹۸۷؛ اسپانیایی، ۱۹۸۷ و ایتالیایی، ۱۹۸۸. ترجمه فارسی (همین ترجمه)
۱۴. اصلاحات: تبدل منظرها در فلسفه اخلاق، ویراسته السدیر مک‌آینتایر و استنلی هاوِراس (نتردام، ۱۹۸۳).

۱۵. آیا وطن پرستی یک فضیلت است؟، مجموعه سخنرانیهای لیندلی (دانشگاه کانزاس، ۱۹۸۴) این اثر در چهار مجموعه دیگر نیز به چاپ رسیده و به آلمانی هم ترجمه شده است.

۱۶. عدالت که؟ کدامین عقلانیت؟ (نتردام، ۱۹۸۸).

۱۷. عینیت خیر، سخنرانی کاترین فریزر مکی (کانتون، نیویورک: دانشگاه سنت لورنس، ۱۹۸۸).

۱۸. سه تقریر رقیب در پژوهش اخلاقی: دائرةالمعارف، تبارشناسی، و سنت، مجموعه سخنرانیهای گیفورد (نتردام، ۱۹۹۰)، فصل دوم این کتاب با نام تبارشناسیها و ویرانگریها در مجموعه دیگری نیز به چاپ رسیده است، نیز ترجمه ایتالیایی، ۱۹۹۳.

۱۹. مبادی اولی، غایات نهایی و مسائل فلسفی معاصر، مجموعه سخنرانیهای آکویناس (دانشگاه مارکوت، ۱۹۹۰)، نیز در مجموعه قرائت مک‌آینتایر به چاپ رسیده است.

۲۰. حیوان ناطق وابسته: چرا انسانها به فضایل نیاز دارند (ایلی نویز، ۱۹۹۹).

شهرت مک‌آینتایر از وقتی رو به اوج نهاد که نگارش کتاب در پی فضیلت به پایان رسید. تاکنون بیش از ۷۰ مقاله پیرامون این کتاب شمارش شده است و به نظر نمی‌رسد پرداختن به آن به نهایت رسیده باشد. در بین آثار او، فاصله زمانی بین نگارش کتاب در پی فضیلت و کتاب قبل از آن ۱۰ سال است که در بین کتابهای او با مقایسه دیگر آثارش بیشترین حد فاصل است؛ این می‌تواند نشان‌دهنده عمق نظریات او در این کتاب و اهمیت آن در اندیشه وی باشد و به واقع نیز چنین بوده است. کلونین نایت ویراستار کتاب قرائت مک‌آینتایر مجموعه خود را تقریباً از این کتاب شروع می‌کند و آثار پیشین مک‌آینتایر را از مجموعه جمع‌آوری شده خود حذف می‌کند و در توجیه حذف آثار قبل از آن می‌نویسد:

«این مجموعه شامل بسیاری از آثار پیشین مک‌آینتایر نمی‌شود. دلیل این حذف آن است که گرچه آرای مک‌آینتایر در طول سالها به مقدار قابل توجهی تغییر یافته است در عین حال علقه‌های اصلی او همان است که بوده. آثار پیشین او نشان

می‌دهد که چگونه آرای او رشد یافته است اما آثار بعدی او که با هدف ارسطوگرایی تنسيق یافته آرای او را به مستحکم‌ترین و روشن‌ترین وجه نشان می‌دهد. اگر آثار پیشین او سؤالاتی اساسی را مطرح می‌کند در عوض آثار بعدی او پاسخهای مهمی را به دست می‌دهد.^۱

در بین آثار او سه کتاب در پی فضیلت، عدالت که؟ کدامین عقلانیت؟ و سه تقریر رقیب در پژوهش اخلاقی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مک‌آینتایر در کتاب اول نظریه خود را بیان می‌دارد. این کتاب بیش از دیگر کتابهای او مورد توجه قرار گرفته است. در کتاب دوم سعی دارد شواهد تاریخی مفصلی برای نظریه خویش عرضه کند و توضیحاتی کافی برای هر بخش از تاریخ فلسفه بیان می‌کند. در این کتاب به اشکالاتی که به نظریه‌اش وارد شده است بیشتر توجه می‌کند. در کتاب سوم ضمن اضافاتی به نظریه‌اش سعی می‌کند برخی از اجزاء آن را اصلاح کند. البته هریک از این سه کتاب علاوه بر این، خصوصیات دیگری نیز دارد.

کتاب در پی فضیلت را تاکنون ۵۵ تن از فلاسفه معاصر مرور، تقریر و تلخیص کرده‌اند و ۲۲ تن دیگر نیز رویکرد نقد و شرح و نظر بر آن داشته‌اند. مک‌آینتایر این کتاب را در سال ۱۹۸۴ تجدید چاپ کرد و تغییراتی در آن داد و به پاره‌ای از اشکالاتش در فصل نهایی که به این چاپ افزوده بود پاسخ گفت. از توجه اندیشمندان مختلف به مک‌آینتایر و این کتاب می‌توان دریافت که این دو تا چه حد بین فلاسفه مشهور و معروف‌اند. اینک این کتاب به عنوان یکی از متون درسی دوره‌های فلسفه اخلاق در دانشگاههای مشهور معرفی می‌شود.

مک‌آینتایر در این کتاب با دلایلی که می‌آورد بیان می‌کند که اخلاق عملی و نظری در غرب اینک در نابسامانی شدید است و این امر تا حدی ناشی از لیبرالیسم فردگرایانه در عصر روشنگری و مدرنیسم است. وی در مقابل، از سنت ارسطویی استقبال می‌کند و معتقد است جوامعی که به این سنت پایبند بوده‌اند از این نابسامانی در امان مانده‌اند. این کتاب یکی از مهم‌ترین گفتگوهای فلسفی را در دهه اخیر

1. *The MacIntyre Reader*, p. 1.

موجب شده است. مک‌اینتایر خود مدعیات این کتاب را در مقاله‌ای^۱ به همین نام تقریر کرده که در اینجا مطالب او را به معنا نقل می‌کنیم:

«پس از تأملاتی طولانی در نقایص آثار پیشین خودم، کتاب در پی فضیلت را نگاشتم. در آثار پیشین به دو مسئله پرداخته بودم: یکی چگونگی نگارش تاریخ فلسفه اخلاق و نحوه ارتباط آن با تاریخ اخلاقیات جوامعی که فیلسوفان در آن می‌زیسته‌اند و دیگری تشریح ماهیت پژوهشهای عقلانی که موضوع آن را اعمال و احساسات بشر تشکیل می‌داد. مسئله اول را در کتاب *تاریخچه فلسفه اخلاق* طرح کردم و مسئله دوم را در کتاب *ضمیر ناخودآگاه*. انگیزه نگارش این دو کتاب تا حدی عبارت بود از شناخت فزاینده‌ای که من از ضعفهای فاحش مارکسیسم در این دو زمینه داشتم. این امر را در کتاب *در برابر خود/نگاره‌های این قرن* گوشزد نموده‌ام، این کتاب ماهیتی سلبی و غیر نظام‌مند دارد که در آن نتایجی را که تا سال ۱۹۷۱ به دست آورده بودم ابراز کرده‌ام.

در این زمان بود که متوجه شدم این نتایج سلبی و غیر نظام‌مند مبتنی بر یک سلسله اظهارات ایجابی در باب تاریخ نظام اجتماعی و فرهنگی است که در آن زندگی می‌کنیم و این اظهارات نیز به نوبه خود ملازم با ابراز یک موضع اخلاقی و اجتماعی ایجابی است. ده سال طول کشید تا کتاب *در پی فضیلت* را نگاشتم و طی آن این اظهارات ایجابی را کشف نمودم. کتاب *در پی فضیلت* هفت ادعای اصلی را دنبال می‌کند:

۱. نظام اجتماعی و فرهنگی‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم دارای یک فصل ممیز است عبارت از اینکه اختلافات اخلاقی موجود در آن هیچ‌گاه رفع نمی‌شود و پایان‌ناپذیر است. مباحثاتی که مربوط به ارزشهای حیات انسانی است همواره در معرض نقض و ابرام است. درباره مباحثی از قبیل جواز سقط جنین، تجویز مرگ بیماران برای نجات از رنجهای شدید، حدود عدالت توزیعی و حق مالکیت

1. 'The Claims of *After Virtue*', first published in *Analys & Kritik*, Vol. 6, No. 1, 1984, reproduced by permission of Westdeutscher Verlag, Wiesbaden.

خصوصی، شرایط جواز جنگ و لزوم صلح، دیدگاهها و تحلیلهای متعارض و متقابلی ارائه می‌شود. دلیل این امر به قیاس‌ناپذیری ابراز نظرهای اخلاقی از سوی طرفهای رقیب برمی‌گردد؛ مثلاً در بحث مربوط به سقط جنین از دید فلسفه اجتماعی آدام اسمیت و لاک، زن باردار بر بدن خویش حق مالکیت خصوصی دارد بنابراین مادامی که جنین جزئی از بدن او محسوب می‌شود او حق دارد هر آنچه که می‌خواهد انجام دهد. در مقابل از دید قانون الهی کتاب مقدس آن‌گونه که قرون وسطاییان می‌فهمیدند عدالت ما را از هرگونه ضرر زدن به یک موجود زنده معصوم باز می‌دارد. از دیدگاه سودانگاران این هر دو نظر ناصواب است بلکه باید دید منفعت کدام‌یک را اقتضا دارد. اگر این ابراز نظرهای متعارض را از بافتها و سیاقهای نظری و اجتماعی خودشان جدا کنیم و به ظروف استدلالهای عقلی آنها توجه نکنیم می‌بینیم که اینها جز یک سری ابراز نظرهای شخصی و احساسات فردی چیز دیگری نیستند. تمام گفتارهای اخلاقی در فرهنگ ما عبارت است از همان چیزی که فلاسفه اخلاقی متمایل به آراء اثبات‌گرایی قائل‌اند. من از ایشان اصطلاح «عاطفه‌گرایی» را به عاریت می‌گیرم تا اوضاع و احوال اخلاقی خودمان را توضیح دهم.

۲. چه چیزی باعث به وجود آمدن این رویداد واقعی [نابسامانی اخلاقی] شده است؟ در کتاب در پی فضیلت چنین آمده است که یکی از علل بسیار مهم این رویداد امری است که آن را شکست طرح روشنگری نامیده‌ام. متفکران عصر روشنگری تلاش نمودند که یک نوع اخلاق سکولار را جانشین انواع اخلاقیات سنتی کنند که با خرافات توأم گشته و از اعتبار ساقط شده بود. طبعاً می‌بایست این اخلاق دنیاگرایانه مورد قبول هر انسان عقل‌مداری باشد. بنابراین فلاسفه‌ای همچون هیوم در اسکاتلند، بنتام در انگلیس، دیدرو در فرانسه، و کانت در آلمان با تمام اختلاف نظرهایی که داشتند، همگی در تلاش بودند اصولی را در اخلاق به دست دهند که انسانهای عقل‌مدار نتوانند از تبعیت آنها سر باز زنند، ولی تمام این تلاشها ناموفق از آب درآمد. دست آخر آنچه ایشان به ارث گذاشتند یک سری مواضع متقابل و متعارض در اخلاق بود. هر یک ادعا می‌کردند که به توجیه عقلی مناسبی

برای دیدگاه خود در برابر دیدگاههای دیگر دست یافته‌اند و ادعای دیگری را به خطا نسبت می‌دادند. نزاعهای مستدامی بین گروههای مختلف کانت‌گرایان و اصناف گوناگون سودگرایان در فلسفه اخلاق روی داد و هیچ‌یک به نتیجه‌ای نینجامید. به طور طبیعی از این تلاشهای شکست‌خورده در راستای رفع نزاعهای اخلاقی به روشی عقلانی، این نتیجه به دست آمد که عقل در این عرصه علمی ناتوان و عاجز است و این خود نه تنها موجب پیدایش عاطفه‌گرایی در امریکا و انگلیس که موجب پیدایش افکار اگزستانسیالیستی شد که سردودمانش کی‌یر کگارد بود.

۳. یکی دیگر از ادعاهای کتاب در پی فضیلت این است که مجموعه‌ای از مفاهیم اخلاقی که از فلاسفه پیشین به ارث رسیده طوری در فرهنگ مغرب‌زمین آزادانه به کار گرفته می‌شد که گویا همه دارای تعینات و بنیانهای عقلانی هستند در حالی که در واقع چنین نبود. گویا توسل به این مفاهیم مدعیاتی عینی، عقلی و استدلالی هستند در حالی که در واقع هیچ پشتوانه عقلانی در کار نبود و در واقع از این مفاهیم استفاده می‌شد تا به اهدافی متعارض و متضاد دست یابند. البته کاربرد این مفاهیم سودمند بود چون آنان می‌توانستند اهداف اصلی خود را در پس این نقاب عقلانیت پنهان سازند. مفاهیمی همچون حقوق بشر، سود و رفاه مهم‌ترین مفاهیم از این دست بودند.

وقتی یک فرهنگ اخلاقی، عاطفه‌گرا از آب درآمد ارتباط بین افراد فریبکارانه خواهد شد. همه سعی می‌کنند عواطف خود را غالب سازند و دیگری را به نفع خواسته‌های خود به کار گیرند. در مدرنیته و عصر جدید نقاب‌کارایی مدیریتی سهم بسزایی در احترام اجتماعی دارد. مدیران عصر جدید در غرب معتقدند که یک داستان اخلاقی را به نمایش می‌گذارند، در این داستان کسانی نقش مدیران را بازی می‌کنند که به قوانین عملی اجتماعی معرفت داشته باشند و این معرفت آنان را قادر می‌سازد تا در صحنه واقعیات اجتماعی مدیریت خود را اعمال کنند و عنان این واقعیات را در دست گیرند، اما این ادعایی بیش نیست و در واقع آنان چنین معرفتی ندارند. متفکران عصر روشنگری نیز با دعوت خود به این معرفت

ما را به گمراهی کشانیده‌اند. به دلیل پیش‌بینی ناپذیر بودن واقعیات اجتماعی، و بریها نمی‌توانند ادعا کنند که به راهکارهای مدیریتی معرفت دارند. تازه قبل از هر چیز مدافعان این نظریه و بر باید روشن کنند که چه مقدار از مدعیات دیوان‌سالاری دولتی و مؤسسات خصوصی مبتنی بر فریبکاری و خودفریبی است.

۴. نیچه فیلسوفی است که خوب درک کرده بود که طرح روشنگری با شکست قطعی مواجه شده و اظهارات اخلاقی معاصر نوعاً نقابی برای مقاصد پنهان است. او این نظر خود را به صورت یک شرح کلی تعمیم داد و نام آن را تبارشناسی اخلاق نهاد. اما در اینجا دو سؤال پیش می‌آید: سؤال اول اینکه آیا تاریخی که او عرضه کرده تاریخی درست است؟ و سؤال دوم اینکه آیا او در شناسایی منشأ و علت شکست طرح روشنگری دچار اشتباه نشده است؟ در کتاب در پی فضیلت چنین بیان نموده‌ام که اشتباه او ناشی از رد اخلاق و سیاست ارسطویی است که قبل از عصر روشنگری حاکم بوده و تا حدودی علت پیدایش طرح روشنگری است. من در آنجا استدلال کردم که از بین نظریات اخلاقی متعارض و بدیل، ارسطو و نیچه تنها کسانی هستند که استدلال‌هایشان در نظریات اخلاقی معاصر محکم و قوی است.

۵. در فصول دهم تا چهاردهم کتاب در پی فضیلت تاریخی توصیفی آمده است که در آن ادعا شده است مفهوم فضایی که در جامعه یونان باستان بوده و در اشعار هومر متبلور گشته در اروپای قرون وسطی تغییر می‌یابد. این تاریخ توصیفی نشان می‌دهد که تبارشناسی نیچه بر خطاست. علاوه بر آن با استفاده از این تاریخ متوجه خواهیم شد که مفهوم فضایل تا چه حد در اخلاق محوری و اساسی است. برای این کار باید شرحی در سه مرحله تدوین کنیم: اول اینکه بگوییم فضایل اوصافی هستند که انسانها بدون آن نمی‌توانند به خیرهای درونی «اعمال» دست یابند. البته منظور من از «اعمال» هر عملی نیست بلکه از یک اصطلاح استفاده می‌کنم و منظورم «هر فعالیت منسجم، معقول و پیچیده بشری است که با همکاری اجتماعی صورت می‌پذیرد و از طریق آن خیرهایی که نسبت به آن نوع فعالیت درونی هستند تحقق می‌یابد و در این روال سعی می‌شود حد مطلوبی از کمال به دست آید که

مناسب با آن فعالیت بوده و تا حدودی نتیجهٔ مسلم آن است، در نتیجه به طور نظام‌مندی قدرت دستیابی انسان به کمال بیشتر شده و تصورات بشر از غایات و خیرهای مربوط گسترده‌تر می‌شود». کشاورزی، ماهیگیری، طلب علم و هنر، و بازیهای از قبیل فوتبال و شطرنج در این اصطلاح «عمل» نامیده می‌شوند. سیاست طبق تعریف ارسطو و نیز طبق حیات نهادین عهد باستان و قرون وسطی نیز «عمل» نامیده می‌شود، اما سیاست در عصر جدید چنین نیست.

این تعریف از فضایل برحسب «اعمال» گرچه لازم است ولی برای تعیین مفهومی آن کافی نیست. دومین قید در تعریف فضایل این است که فضایل اوصافی هستند که برای دستیابی بشر به خیرهایی که موجب تحصیل غایت و هدف زندگی هستند، لازم‌اند. آنجا بر این مطلب استدلال آورده‌ام که ساختار روایی و تاریخ‌گونهٔ حیات افراد موجب وحدت زندگی ایشان می‌شود و بدون این وحدت حیات نیز غایت و هدفی برای این زندگی تحقق نخواهد یافت. زندگی هر فردی تنها می‌تواند ساختار روایی خودش را داشته باشد زیرا این ساختار درون سنتهای اجتماعی آن جامعه نهفته است. سومین مرحله در تدوین شرحی بر مفهوم فضایل این است که تبیین کنیم چرا فضایل اوصافی هستند که برای بقای سامانمند سنتهای جاری اجتماعی لازم‌اند.

۶. بعد از قرون وسطی غربیان نتوانستند از سنتهای جاری فضایل، چه به شکل ارسطویی و چه به شکل مسیحی آن، نگهداری کنند و موجبات بقای آن را فراهم آورند و این امر در قرن شانزدهم و هفدهم به رد فلسفهٔ اخلاق و سیاست ارسطو منجر شد و زمینهٔ تحقق طرح روشنگری را فراهم آورد. بعد از این واقعه وقتی طرح روشنگری نیز با شکست مواجه شد، یک دسته مفاهیم در اصل رواقی از فضیلت (به صورت اسم مفرد و نه به صورت جمع) احیا شد که هم در حوزهٔ زندگی مردم و هم در حوزهٔ فلسفه به‌ویژه در کار کانت تأثیر گذاشت. اما اینک ما در دورهٔ پس از این واقعه زندگی می‌کنیم و نه فضایل (به صورت جمع) و نه فضیلت (به صورت مفرد) هیچ‌یک برای فرهنگ اخلاق عمومی، اساسی و بااهمیت تلقی نمی‌شود. مادر پی فضیلت و پس از آن در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که هم در فلسفهٔ اخلاق معاصر و

هم در اخلاقیات معاصر نزاعهای حل‌ناشدنی پدید آمده است و بر سر دوراهیایی قرار گرفته‌ایم که هیچ نشان و راهنمایی در آنها نیست.

۷. در جای‌جای کتاب در پی فضیلت استدلال شده است که با اینکه رد فلسفه اخلاق و سیاست ارسطویی در اوضاع و احوالی که در اواخر قرون وسطی و پس از آن پدید آمد، کاری نامعقول بود ولی هیچ کس در صدد اعتراض برنیامد. نتیجه‌ای که به دست می‌آید این است که وقتی اخلاق ارسطوگرایانه را درست بفهمند اشکالاتی از آن نوع که نیچه بر کانت و سودگرایان به درستی وارد آورده، آن را سست نمی‌گرداند. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که ارسطو بر حق است و نه نیچه، چون او به درستی ارسطو را درک نکرده بود، علاوه بر آن آنچه ما را قادر می‌سازد تا درک عمیقی از ماهیت اوضاع اخلاقی در عصر جدید به دست آوریم بررسی تاریخ اخلاق عملی و نظری از دیدی ارسطوگرایانه و نه نیچه‌گرایانه است.^۱

مک‌اینتایر در کتاب بعدی خود یعنی *عدالت که؟ کدامین عقلانیت؟* علاوه بر تبیین وجوه ناگفته نظریات خود از چهار نظریه دیگر دفاع می‌کند:

۱. هیچ راهی برای اجرای پژوهشهای عقلی مستقل از خصوصیات و ویژگیهای یک سنت کشف نشده است و دلایل موجهی داریم که باور کنیم چنین راهی نیز وجود ندارد.

۲. فهم و عرضه صحیح مفاهیم و باورهای سنتی مغایر با سنت ما (دنیای غرب)، به نحوی که این مفاهیم و باورها را درون سنت ما معقول و منطقی سازد، با مشکلاتی مواجه است که ممکن است در شرایط خاصی بتوان بر آن چیره شد.

۳. سنتهای رقیب تصورات متعارضی از معقولیت و پیشرفت در فهم دارند، اما این امر مستلزم نسبیت‌گرایی و منظر‌گرایی^۲ نیست.

۴. گرچه این نظریات خود از منظر و دیدگاه یک سنت خاص یعنی ارسطو‌گرایی توماسی اظهار می‌شود متضمن تصویری واقعی^۳ و غیر نسبی‌پنداشتنی^۴ از حقیقت

1. *The MacIntyre Reader*, pp. 69-72.

2. perspectivism

3. substantive

4. nonrelativizable

است، و در این رابطه ادعای کلی ما که از دیدگاه و منظر یک سنت صورت می‌پذیرد به هیچ وجه ناسازگار نیست»^۱.

سومین اثر مهم مک‌آینتایر مجموعه سخنرانیهای گینفورد است که در ۱۹۸۸ در دانشگاه ادینبورو ایراد نمود و بعداً آن را با نام سه تقریر رقیب در پژوهش اخلاقی: *دائرة المعارف، تبارشناسی و سنت*، به سال ۱۹۹۰ در نتردام به چاپ رسانید. درباره این کتاب نیز تاکنون (سال ۲۰۰۰ میلادی) ۲۵ اثر و مقاله نگاشته‌اند، و ترجمه این کتاب نیز از سوی نگارنده سطور به اتمام رسیده و بعد از چاپ ترجمه کتاب در پی فضیلت به چاپ خواهد رسید - ان شاء الله. توصیف محتوای این کتاب و نیز کتاب چهارم مک‌آینتایر را با عنوان *حیوان ناطق وابسته: چرا انسانها به فضایل نیاز دارند*، به آن زمان وامی‌نهم.

آنچه اینجا به عنوان خلاصه‌ای از سه کتاب اصلی مک‌آینتایر ذکر شد تنها بخشهایی گزینشی از این سه کتاب است. پرمحتوا بودن این سه کتاب موجب شده است که هیچ خلاصه‌ای از این سه کتاب درخور توجه نباشد و نتواند ما را از اصل این کتابها بی‌نیاز کند. سبک نگارشی مک‌آینتایر پیچیدگی دارد و نکات مهمی را در لابه‌لای عبارات سنگین خود بیان کرده است. یکی از دلایل سنگینی و پیچیدگی عبارات او به قیدهای زیادی برمی‌گردد که موجب طولانی شدن جملات کاربردی او شده است. در عین حال مکتوبات او خالی از تکرار نیست اما این تکرارها معمولاً نکاتی افزون بر گفته‌های پیشین‌اش دارد. هر جا از او مطلبی یافت شود نباید آن را تمام مراد او پنداشت چون در بسیاری اوقات دوباره در ضمن عبارتی دیگر به آن مطلب بازمی‌گردد و آن را مورد تأکید مجدد قرار می‌دهد و نکاتی به مطلب پیشین می‌افزاید. روی هم رفته می‌توان گفت که این سه کتاب موجب شده است که مک‌آینتایر به عنوان یکی از مهم‌ترین علمداران ارسطوگرایی، و از قوی‌ترین منتقدان مدرنیسم و لیبرالیسم به حساب آید.

مک‌آینتایر در لابه‌لای کلماتش به نکاتی اشاره می‌کند که نیازمند اطلاعاتی

1. *Ibid*, pp. 102-108.

بیرون از متن است، اگر خواننده آن اطلاعات را نداشته باشد ممکن است برداشت صحیحی از متن به دست نیاورد. به همین دلیل، فهم این کتابها پیش‌نیازهایی دارد که یکی از عام‌ترین آنها آشنایی با تاریخ فلسفه غرب به خصوص بخش فلسفه اخلاق و سیاست است. همچنین آنجا که از فیلسوفان یا مؤلفانی خاص بحث شده است مک‌آینتایر معمولاً چنان سخن می‌گوید که گویی خواننده قبلاً درباره ایشان اطلاعاتی به تفصیل دارد و کلیدواژگان بحث را می‌شناسد. از این رو، در غالب موارد لازم است قبل از پرداخت به هر فیلسوف، اطلاعاتی مختصر از فضای فکری فیلسوف مورد بحث عرضه شود تا تذکری برای استادان فن باشد و مقدمه آشنایی نوآموزان فلسفه غرب را نیز فراهم آورد. این مهم را در کتاب *فلسفه اخلاق در تفکر غرب از دیدگاه السدیر مک‌آینتایر* به خوبی به انجام رسانده‌ام. این را از توفیقات الهی می‌دانم که این کتاب به عنوان کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در سال ۸۵ برگزیده شده است. همچنین افتخار کسب رتبه اول کتابهای دانشگاهی اعطایی از سوی دانشگاه تهران نشان از آن دارد که در کتاب تلاش فراوانی شده که با ارجاعاتی که زمان حضورم در دانشگاه منچستر در اختیار داشتم به غنای علمی این کتاب بیفزایم. اینک به نظرم می‌رسد که هیچ‌یک از خوانندگان آثار مک‌آینتایر از این کتاب مستغنی نیستند. این کتاب به راحتی می‌تواند ابهامات خوانندگان آثار مک‌آینتایر را برطرف کند. از این رو به همه خوانندگان کتاب در پی فضیلت توصیه می‌کنم در کنار آن، کتاب *فلسفه اخلاق در تفکر غرب از دیدگاه السدیر مک‌آینتایر* را نیز در کنار دست خود داشته باشند.

ترجمه کتاب در پی فضیلت به سال ۱۳۷۵ آغاز شد اما موانع متعددی موجب گشت تا انتشار این کتاب تا این زمان به تأخیر افتد. در ابتدا مترجمان این کتاب بنا را بر تقسیم کار گذاشتند. با یک ترجمه مشترک از فصل اول کتاب قرارها و هماهنگی لازم را با یکدیگر بنا نهادند. پس از آن مقرر کردند که ترجمه فصول اول تا نهم بر عهده دوست عزیزم جناب آقای دکتر محمدعلی شمالی و ترجمه فصول دهم تا نوزدهم بر عهده بنده باشد. ترجمه فصول اول تا هشتم عنوان پایان‌نامه کارشناسی

ارشد او بود که با راهنمایی استاد محترم جناب آقای دکتر سید جلال‌الدین مجتبیوی و مشاوره استاد محترم دکتر کریم مجتهدی صورت گرفت. صدیق عزیزم منت نهادند و فصل نهم را نیز ترجمه کردند و به بنده سپردند، و بنده نیز فصول دهم تا نوزدهم را تکمیل کردم. این در حالی بود که هشت سال از قرار اولیه گذشته بود. در ابتدا قرار بود که ویرایش اثر، توسط استاد مصطفی ملکیان صورت پذیرد. ظاهراً در بخشهای اولیه نیز این کار صورت گرفت اما دست‌نوشته استاد به دست کوتاه ما نرسید و لابه‌لای کتابهای انباشته کتابخانه ایشان یافت نشد و پیگیریهای مکرر ما نیز به نتیجه‌ای نینجامید تا اینکه دست آخر نوید از بهره‌مندی از زحمت استاد، کار ویرایش مجدداً به محقق فرزانه جناب آقای فریرز مجیدی سپرده شد، اما این ویرایش نیز حدود یک‌سال طول کشید تا مجدداً برای مقابله و تأیید نهایی در اختیار اینجانب قرار گیرد. از دوست عزیزم دکتر شمالی درخواست کردم که پیگیریهای نهایی را به بنده واسپاری کنند. شاید علت اصلی آن این بود که بنده با نگارش کتاب مستقلی درباره مک‌آینتایر و نیز ترجمه کتاب سوم سه تقریر رقیب در پژوهش اخلاقی حضور ذهن بیشتری نسبت به مطالب کتاب داشتم. ایشان نیز با سخاوت و بزرگواری به من وکالت تام دادند. پس از آنکه بخشهایی از کتاب را بررسی کردم نیاز به یکسان‌سازی اصطلاحات کاربردی و هماهنگ‌سازی ادبیات مباحث را ضروری دیدم. از این جهت یک بار دیگر کل اثر را شخصاً ویرایش کردم و در این ویرایش مجدد، تلاش زیادی کردم که خواننده گرامی با دو ترجمه از یک اصطلاح روبه‌رو نشود. در این اثنا ابهام برخی عبارات را که با خواندن مجموعه آثار مک‌آینتایر بیشتر برایم واضح شده بود، بازخوانی و بازنویسی کردم تا ترجمه‌ای یکدست پیش روی خوانندگان محترم قرار گیرد. اینک آنچه پیش روی شماست حاصل مجموعه این تلاشها و راهنمایی اساتید محترم است که نام آنان را ذکر کردم. از این جهت همه آنها بر مترجمان این اثر منت گذاردند و ما را مدیون مرحام و الطافشان ساختند.

همچنین باید از استاد عزیزم جناب آقای دکتر احمد احمدی و همکاران

محترم و سخت کوششان تقدیری خاص و تشکری ویژه داشته باشم که با وسعت نظر خویش آماده‌سازی، ویرایش و چاپ این کتاب را در سازمان سمت پذیرفتند. استاد السدیر مک‌ایتایر در مکاتبه‌ای که با ما داشتند اعلام آمادگی کردند که وقتی ترجمه کتاب به زبان فارسی به نهایت رسید، آماده‌اند تا مقدمه‌ای خاص برای خوانندگان ایرانی بنگارند. اگر این مقدمه زمان چاپ کتاب نرسید، آن را در چاپهای بعد مندرج خواهیم کرد.

از خداوند متعال سپاس فراوان دارم که این همه نعمت از دوستی و لطف انسانهایی شریف گرفته تا فراهم‌آوری اسباب و علل کار تحقیق را برایمان فراهم کرد. مایلم این کار ناقابل را به استاد مشترکمان حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سید محمدرضا طباطبایی هدیه کنم که در تربیت اوان طلبگی هر دوی ما سهمی گران و حقی توصیف‌ناپذیر دارند. از خداوند منان برایشان طول عمر با سلامت و سعادت آرزو دارم.

از خوانندگان محترم تقاضامندم که منت نهند و خطاهای ما را رقم زده و برایمان ارسال دارند تا در ویرایشهای بعدی کتاب مورد توجه قرار گیرد.

حمید شهریاری

مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت)

آبان‌ماه ۱۳۸۹

پیشگفتار

پیدایش این کتاب نتیجه تفکر و تأمل ممتد در باب عدم کفایت کارهای قبلی من در فلسفه اخلاق، و نیز نتیجه ناخرسندی فزاینده در مورد برداشتی از فلسفه اخلاق است که حوزه‌ای مستقل و مجزا انگاشته می‌شود. مضمون اساسی بسیاری از آن کارهای گذشته (تاریخچه فلسفه اخلاق^۱، ۱۹۶۶؛ دنیاگرایی و دگرگونی اخلاقی^۲، ۱۹۶۷؛ در برابر خودانگاریهای عصر حاضر^۳، ۱۹۷۱) این بود که باید با استفاده از تاریخ و مردم‌شناسی، درباره تنوع کردارهای اخلاقی، باورها، و طرحهای تصویری چیزها بیاموزیم. این پندار متداول در آکسفورد که فیلسوف اخلاق تنها با تأمل در گفته‌ها و اعمال خود و اطرافیان می‌تواند مفاهیم اخلاقی را بررسی کند، بیهوده و بی‌ثمر است. تاکنون هیچ دلیلی برای رها کردن این اعتقاد خویش نیافته‌ام؛ و مهاجرت به ایالات متحده امریکا به من آموخت که شیوه تحقیق و تدریس در کیمبریج^۴، مساجوستس، یا در پرینستون^۵، نیوجرسی، بهتر نیست؛ اما هم‌زمان با تصدیق تنوع و عدم تجانس^۶ باورها، کردارها و مفاهیم اخلاقی، این مطلب واضح گشت که من خود را متعهد به

1. *A Short History of Ethics*

2. *Secularization and Moral Change*

3. *Against the Self-Images of the Age*

4. Cambridge

شهری در ایالات مساجوستس با حدود یکصد هزار نفر جمعیت که دانشگاه هاروارد در آن قرار دارد - م.

5. Princeton

شهری در ایالات نیوجرسی با حدود دوازده هزار نفر جمعیت که دانشگاه پرینستون در آن قرار دارد - م.

6. heterogeneity

ارزش گذاری باورها، کردارها و مفاهیم جزئی^۱ مختلف ساخته بودم. برای مثال، در مورد طلوع و افول نظامهای اخلاقی مختلف تبیینهایی عرضه می‌کردم، یا سعی می‌کردم عرضه کنم؛ و برای دیگران نیز مانند خودم واضح بود که تبیینهای تاریخی و جامعه‌شناختی من بر اساس یک دیدگاه متمایز ارزشی شکل یافته‌اند. به طور مشخص‌تر، به نظر می‌رسید که من قائل به این مطلب هستم که طبیعت جامعه اخلاقی و داوری اخلاقی در جوامع جدید به نحوی است که، برخلاف سایر زمانها و مکانها، دیگر توسل جستن به ضوابط و ملاکهای اخلاقی ممکن نیست - و این نوعی بدبختی و فاجعه اخلاقی است! اما اگر این تحلیل درست بود، به چه چیزی می‌توانستم توسل جویم؟

در عین حال، از همان روزهایی که از امتیاز نوشتن مقالات در مجله بسیار برجسته نیوریزنر^۲ برخوردار بودم ذهنم مشغول یافتن مبنایی برای رد اخلاقی استالین‌گرایی^۳ بود. بسیاری از اشخاص، استالین‌گرایی را با استفاده مجدد از اصول لیبرالیسم، که مارکسیسم اساساً از نقد آنها پدید آمد، رد نمودند؛ اما به دلیل اینکه من بر پذیرش قسمت زیادی از جوهره آن نقد پابرجا بودم، و هستم، این پاسخ برای من سودمند نبود. من در واکنش به مواضع لشک کلاکوفسکی^۴ چنین نوشتم: «محتوای اخلاقی مارکسیسم را صرفاً با اتخاذ دیدگاه استالینیستی درباره سیر تحول تاریخ و افزودن اخلاق لیبرالی به آن نمی‌توان احیا نمود» (نیوریزنر، شماره ۷، ص ۱۰۰). به‌علاوه دریافتم که خود مارکسیسم دچار فقر اخلاقی شدید و زیان‌آوری بوده که علتش عمدتاً آن چیزی است که مارکسیسم از فردگرایی لیبرالی^۵ به ارث برده است، زیرا لیبرالیسم نقطه عزیمت مارکسیسم است. نتیجه‌ای که من به آن رسیده‌ام و در کتاب حاضر مطرح شده، این است که

1. particular
 2. The New Reasoner
 3. Stalinism
 4. Leszek Kolakowski
 5. liberal individualism

نقایص و ناکامیهای اخلاقی مارکسیسم - اگرچه ذکر مارکسیسم صرفاً جنبی و از باب نمونه است - ناشی از میزانی است که به اعتبار آن همچون فردگرایی لیبرالی، روحیه و نظام ارزشی^۱ دنیای جدید و مطابق سلیقه امروزی را تجسم می‌بخشد، و جز با طرد قسمت وسیعی از آن روحیه و نظام ارزشی نمی‌توان به مبنایی برای داوری یا عمل و برای ارزیابی طرحهای اخلاقی رقیب و ناهمگن دست یافت که به لحاظ عقلی و اخلاقی قابل دفاع باشد. چندان نیازی به گفتن ندارد که این نتیجه شدید و عنیف را نباید بر کسانی حمل کرد که انتقادهای پرمایه و منصفانه‌شان درباره آثار قبلی من، مرا قادر ساخت که بسیاری، اگرچه شاید نه تمامی، خطاهای خویش را دریابم، یعنی: اریک جان^۲، ج. م. کامرون^۳ و آلن راین^۴. در عین حال، هیچ‌گونه ملامت و سرزنشی از آن نتیجه، نباید متوجه دوستان و همکارانی شود که تأثیرگذاریشان چندین سال تداوم داشته و من فوق‌العاده به آنها مدیون هستم، یعنی: هاینتس لوباش^۵ و مارکس وارتوفسکی^۶.

دو تن از همکارانم در دانشگاه بوستن بخشهای زیادی از دست‌نوشته‌ام را خوانده‌اند و پیشنهادهای سودمند و روشنگری اظهار نموده‌اند. تامس مکاریتی^۷ و الیزابت رپاپرت^۸ حق زیادی بر گردن من دارند و از این بابت بسیار سپاسگزارم. همکارانم در جای دیگر، که به سبب پیشنهادهای مشابه به شیوه‌های مختلف مرا رهین خود ساخته‌اند، عبارت‌اند از: مارگری گرن^۹ و ریچارد رورتی^{۱۰}. به دلیل تایپ اولیه و مجدد کتاب عمیقاً از جولی کیت کانلی^{۱۱} متشکرم، و به دلیل کمکهای

1. ethos

این کلمه به معنای ویژگیهای یک اجتماع یا فرهنگ، و نظام ارزشی یک گروه یا جامعه است.

2. Eric John

3. J. M. Cameron

4. Alan Ryan

5. Heinz Lubasz

6. Marx Wartofsky

7. Thomas McCarthy

8. Elizabeth Rapaport

9. Marjorie Grene

10. Richard Rorty

11. Julie Keith Conley

متعدد در آماده‌سازی نسخه دست‌نویس باید از رزالی کارلسن^۱ و زارا چاپین^۲ تشکر کنم. به کارکنان کتابخانه عمومی بوستن و کتابخانه لندن نیز بسیار مدیونم. بخشهایی از این کتاب برای گروه‌های مختلف خوانده شده و پاسخها و واکنشهای انتقادی گسترده آنان برای من بسیار باارزش بوده است. به ویژه باید از گروهی نام ببرم که بنیادهای علم اخلاق را با یکدیگر به مدت سه سال در مرکز هیستینگر^۳ با کمک اداره پشتیبانی ملی از تحقیقات علوم انسانی^۴ مورد مطالعه و بررسی قرار دادند. قطعات کوتاهی از مقاله‌های عرضه شده به آن گروه در مجلدهای سوم و چهارم نشریات بنیادهای علم اخلاق و رابطه آن با علوم تجربی^۵ (۱۹۷۸ و ۱۹۸۰)، در فصلهای نهم و چهاردهم این کتاب باز نموده می‌شود و من از مؤسسه علوم اجتماعی و اخلاقی و زیستی هیستینگر برای اجازه چاپ مجدد آنها سپاسگزارم. با قدردانی عمیق باید از دو گروه دیگر نیز نام ببرم: اعضای دانشکده و دانشجویان فارغ‌التحصیل گروه فلسفه دانشگاه تردام، که دعوت‌هایشان برای شرکت در «سلسله درسهای دیدگاهها» برخی از مهم‌ترین فرصتها برای بسط و توسعه اندیشه‌های مطرح در این کتاب را برای من فراهم ساخت، و اعضای سمینار من در تابستان ۱۹۷۸ در دانشگاه بوستن، که با کمک اداره پشتیبانی ملی از تحقیقات علوم انسانی برگزار شد و نقادی عالمانه ایشان درباره اثر من راجع به فضایل، بر من تأثیر شگرفی نهاد. بنابراین باید یک بار دیگر از اداره پشتیبانی ملی تحقیقات علوم انسانی تشکر نمایم.

1. Rosalie Carlson

2. Zara Chapin

3. the Hastings Center

یک مرکز تحقیقاتی در شهر هیستینگر، در شمال نیویورک، که در کنار رودخانه هادسن واقع است. این مرکز مجله هیستینگر ریپرت را منتشر می‌کند - م.

4. the National Endowment for Humanities

اداره‌ای دولتی در ایالات متحده آمریکا که به محققان علوم انسانی پس از تصویب طرحشان کمکهای مالی می‌کند - م.

5. *The Foundations of Ethics and its Relationship to the Sciences*

اهدای این کتاب به پدرم و خواهران و برادرانش نشان‌دهنده دینی اساسی‌تر است؛ اگر من زودتر به اساسی بودن این دین پی برده بودم، بسیار راحت‌تر به نتایج مذکور در کتاب نایل می‌شدم؛ اما اگر نبود آنچه به سبب آن به همسرم، لین سومیدا جوی^۱، در این امر - همچون بسیاری از امور دیگر - مدیونم، شاید هرگز نمی‌توانستم به نحوی به دین خویش به پدرم و خواهران و برادرانش پی ببرم که مرا به نتایج این کتاب رهنمون سازد.

السدير مک اینتایر
واتر تاون^۲، مساجوستس

1. Lynn Sumida Joy
2. Watertown